بسم الله الرحمن الرحیم

# اشاره

بحث پیرامون ادله جواز بقاء بر تقلید میت بود؛ و در جلسه قبل به دومین دلیلی که برای جواز بقاء اقامه شده است پرداختیم که عبارت بود از اطلاقات ادله لفظیه اعم از آیاتی که قبلاً پیرامون آن‌ها بحث شده است و روایاتی که به چهار طایفه تقسیم شده و قبلاً مورد بحث قرار گرفته است.

با این تقیید که این اطلاقات و لو به دلایل لفظی و یا لبّی از تقلید از تقلید ابتدایی میت منصرف بودند، اما نسبت به تقلید از میت به صورت بقاء انصراف ندارد و نکته و وجهی در این ادله وجود ندارد که شامل تقلید بقایی نشود. البته تقلید ابتدایی از ظهور این اطلاقات خارج بود، چراکه همان‌طور که قبلاً گفته شد، یا به این خاطر است که الفاظی مانند انذار، سؤال و ... شامل اموات نمی‌شوند و یا به این دلیل که ارتکازات و قرائن لبیه همه این‌ها را به احیاء منصرف می‌کند. درهرصورت این دو نکته در بقاء از میت جاری نیستند و لذا اطلاقات قابل تمسک هستند برای اینکه بقاء جایز می‌باشد.

پس کسی که در عصر مجتهد زنده‌ای زندگی می‌کرده و مسائلی را از او فرا گرفته و احیاناً عمل هم کرده است و آن زمان حجیت قول این مجتهد در زمان حیات او تمام بوده است. اطلاقات ادله نشان‌دهنده این است که می‌توان به او مراجعه کرد.

به نظر می‌رسد در این دلیل (دلیل دوم) اشکالی وجود نداشته باشد چراکه وقتی می‌فرماید: «**فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ**»(توبه/122) این شامل مجتهدی که حجیت کلام او برای شخص تمام شده است و حالا از دنیا رفته است می‌شود و یا وقتی می‌فرماید «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر**»(نحل/43) در زمان حیات مجتهد تمام است چون در آن زمان از مجتهد سؤال شده است و مطلب را هم فرا گرفته است و حالا هم می‌تواند بر همان نظر باقی باشد؛ و روایات هم به همین صورت می‌باشند، بنابراین بعید نیست که گفته شود، اطلاق نسبت به بقاء بر تقلید تام و درست است.

## بررسی حدود دلیل دوم (حدود دلالت اطلاقات در سیره)

دلیل دوّم علی‌الظاهر مشکل چندانی ندارد، اما مهم تعیین حدود دلیل دوم می‌باشد. به عبارتی، دلیل دوم که اطلاق آیات و روایات نسبت به بقاء بر تقلید می‌باشد تا چه حد دلالت دارد نسبت به سؤالاتی که در دلیل اول نیز مطرح شد؛ که آن سؤالات به این صورت بودند که:

1. آیا ملاحظه اعلمیت بین میت و حی می‌شود یا خیر؟
2. آیا بقاء واجب است و یا جواز به معنای خاص و تخییر است؟
3. آیا مکلّف در تمام مسائل می‌تواند باقی باشد و یا قیدی دارد؟ مثلاً مسائلی که یاد گرفته است، یا مسائلی که عمل کرده است و یا مسائلی که در ذُکر اوست و ... از قیودی که در جلسات قبل گفته شد.

این سه سؤال اساسی بود که در ضمن سیره بحث شده و نتیجه را نیز مشخص کرده و در اینجا نیز باید این سؤالات مرور شود تا درنتیجه معلوم شود که اطلاقات در مورد این سؤالات چه نسبتی داشته و چه پاسخی می‌شود برای این فروع به دست آورد.

### سؤال اول

نکته محور اول در حدود دلالت دلیل، اعمال قانون اعلمیت می‌باشد که آیا اعمال می‌شود یا خیر؟

اطلاقات این‌گونه می‌گویند که به اطلاق خود، شامل نظر و فتوای میت هم می‌شود.

همان‌طور که می‌دانیم و می‌دانید، در کنار این اطلاقات سیره عقلاییه وجود دارد و آن سیره عقلاییه این است که بایستی از اعلم تقلید شود –لااقل در مسائلی که علم به اختلاف اعلم و غیر اعلم دارد- اینکه باید از اعلم تقلید شود سیره عقلاییه‌ای است که چسبیده به ادله لفظیه و اطلاقات است و یا به‌نوعی در کنار سیره عقلاییه مراجعه به کارشناس است.

در اینجا این سیره عقلاییه وجوب مراجعه به اعلم (در مواردی که علم به مخالفت نظر اعلم و غیر اعلم است) چه نسبتی با ادله‌ای که دال بر بقاء بر میت هستند دارد؟

#### حالات مختلف تخالف میت و حی:

همان‌طور که به خاطر دارید در مواردی که علم به مخالفت وجود سه حالت به وجود می‌آید:

* حالت اول، اینکه میت اعلم از حی می‌باشد
* حالت دوم، حی اعلم از میت باشد.
* حالت سوم، احتمال تساوی حی و میت می‌باشد.

اقتضاء اطلاقات با ملاحظه اعلمیت که سیره عقلا بر آن قائم است باید در این سه صورت بررسی شود.

##### صورت اول (اعلمیت میت از حی):

در جایی که میت اعلم از حی باشد، دو دلیل وجود دارد:

یک دلیل اطلاقاتی است که می‌گوید می‌توان همچنان بر میت اعلم باقی ماند و این بقاء بر میت مقتضای اطلاقات است.

دلیل دیگر نیز قانون وجوب تقلید از اعلم است که بر اساس سیره عقلاییه بوده و دلیل بر بقاء بر تقلید از میت اعلم می‌باشد.

در اینجا برخلاف نتیجه‌ای که در سیره گرفته می‌شد، بعید نیست که گفته شود سیره عقلاییه در تقلید اعلم، در اینجا وجوب و تعیین تقلید اعلم را می‌رساند که نتیجه‌اش وجوب بقاء می‌شود.

پس دلیل اول ملاک جواز تقلید از میت شد و دلیل دوم که وجوب تقلید از اعلم باشد حکم به لزوم تقلید از اعلم می‌دهد. لزوم در این دلیل با جواز در دلیل قبلی تنافی ندارد و نتیجه آن وجوب بقاء بر تقلید اعلم می‌باشد.

پس این مسئله با مسئله قبلی تفاوتی ندارند و همان‌طور که قبلاً گفته می‌شد در سیره عقلاییه وجوب تقلید اعلم بایستی قدر متیقّن گرفته شود و گفته می‌شد که سیره، میت اعلم را در برابر حی در برنمی‌گیرد، در اینجا نیز همان مطلب جاری است، چراکه قائل بودیم که ارتباط با مجتهد زنده موضوعیتی دارد که معلوم نیست سیره خارج از قدر متیقّن را در بربگیرد و لذا نتیجه در این صورت همان نتیجه‌ای است که در آنجا گرفته می‌شد. به این معنا که سیره عقلا که می‌گفت تقلید اعلم واجب است، در مقایسه احیاء این احتمال قدر متیقّن سیره می‌باشد، اما اگر اعلم میت باشد در مقایسه با مجتهد حیّی که شرایط اجتهاد را دارد، اینکه بخواهیم داخل در سیره بدانیم، به دلیل همان احتمال موضوعیت حیات، این حالت از قدر متیقّن خارج می‌شود.

منتهی تفاوتی که این مسئله با مسئله قبل دارد در این است که حالت مذکور، در مسئله جدید قوی‌تر است از مسئله سابق، چراکه در آنجا بقاء از سیره فهمیده می‌شد و سیره دلیل لبّی بود ولی در اینجا بقاء بر میت اعلم با دلیل لفظی که بُرد بیشتری از سیره عقلاییه دارد فهمیده می‌شود. پس تفاوت این دو مسئله در این است که در اینجا همان جواز تقلید گفته می‌شود و نه وجوب تقلید از اعلم میت، منتهی در مسئله قبل جواز را با بیان و احتمالی که عرض شد به دست آمد و در اینجا جواز بقاء (نه وجوب بقاء) به‌طریق‌اولی و آکد است به این دلیل که در اینجا دلیل لفظی وجود دارد و نه سیره عقلاییه.

###### نظر استاد

دقت شود که به نظر ما که اجتهاد و تقلید را از پایه شروع کرده و جلو می‌رویم این است که در کنار نظر کارشناسی ملاحظات دیگری نیز وجود دارد، فقها نیز این مسئله را می‌پذیرند، به این معنا که وقتی می‌گویند تقلید ابتدایی از میت نمی‌توان نمود حتی اگر اعلم باشد مشخص است که مسائل دیگری در مسئله وجود دارد که ما دخالت مسائل جانبی را مهم‌تر و پررنگ‌تر از غالب کلمات بزرگانی که آمده است می‌دانیم که بعداً در مسئله اعلمیت خواهد آمد که در کنار اعلمیت مسائلی دیگری نیز وجود دارد که در بحث مراجعه به کارشناس باید به آن‌ها نیز توجه کرد.

و لذا دقت فرمایید که مراجعه به کارشناس انجام می‌پذیرد اما در کنار این مراجعه به کارشناس دلایل دیگری نیز دیده می‌شود که همه فقها این را می‌پذیرند، مثلاً وقتی گفته می‌شود یکی از شروط عدالت است به این معنا است که غیر از کارشناسی مسئله دیگری را نیز باید دید؛ و وقتی گفته می‌شود تقلید از میت ابتدائاً نمی‌تواند صورت بپذیرد چراکه محاذیر لازم می‌آید به این دلیل است که مسائل دیگری را نیز باید دید؛ و یا اگر کسی بگوید که در شرایط مرجع طهارت مولد شرط است معلوم می‌شود که مسئله دیگری در کنار مسئله اصلی وجود دارد که ما این مسائل دیگر را که باید دید پررنگ‌تر از چیزی که دیگران گفته‌اند می‌دانیم و در آینده احتمال خواهیم داد که شرایط زعامت جامعه اسلامی در مراجعه به مرجع دخالت دارد و این نه به دلایل ثانوی است. اگر مرجعی اعلم باشد ولی اگر بنا باشد این شخص مرجع مورد مراجعه همه مردم بشود معلوم نیست که جامعه اسلامی به کدام سمت برود، به‌خصوص وقتی که از ولایت جدا نباشد. ما این را در نظر داریم و بعد از آن خواهیم گفت که تاریخ چند صدساله اخیر ما هیچ زمانی نبوده است که یک مرجعی را بدون هیچ معارضی اعلم بدانند، نه میرزای شیرازی، نه شیخ انصاری و هیچ‌کدام از مراجع در زمان خود این‌گونه نبوده‌اند، پس حتماً مسائل دیگری نیز دیده می‌شده ازجمله نوعی از توان مدیریت، زعامت، درک لازم و ... ملاحظه می‌شده.

بنابراین به همین دلیل است که در وجوب تقلید اعلم در سیره اعلمیت را می‌گوییم باید قدر متیقّن آن را گرفت.

پس نتیجه این دلیل در صورت اول مانند دلیل سیره می‌باشد به این معنا که می‌توان بر میت باقی بود ولی الزامی در اعلمیت او وجود ندارد.

##### صورت دوم (اعلمیت حی از میت):

در صورت دوم اقتضاء این دلیل چیست؟

در مسئله قبل گفته می‌شد که حکم وجوب رجوع است و همچنین در آنجا در مورد سیره جواز بقاء گفته می‌شد که بایستی قدر متیقّن گرفته شود.

توضیح مسئله اینکه، در بحث قبل گفته می‌شد که سیره حکم به جواز می‌کند و سیره دیگر می‌گوید که بایستی از اعلم تقلید کرد. سیره اعلم می‌گوید که بایستی از اعلم (حی) تقلید کرد و سیره جواز می‌گوید از میت هم می‌توان تقلید کرد؛ که در اینجا گفته شد که سیره جواز ازآنجایی‌که سیره است بایستی قدر متیقّنش را گرفت و قدر متیقّن آن در جایی است که میت اعلم بوده و یا مساوی باشد ولی در اینجا که حی اعلم از میت است قدر متیقّن سیره این را در برنگرفته و لذا گفتیم «وجوب العدول و رجوع إلی الحیّ الأعلم و عدم الجواز البقاء».

ولی در مسئله اطلاقات ممکن است کسی قائل به تفاوت شود به این صورت که دلیلی که در اینجا می‌گوید می‌توان باقی بود چراکه این دلیل، سیره نیست که نیاز به گرفتن قدر متیقّن داشته باشد بلکه اطلاق بوده و اطلاق هم می‌گوید که می‌توان باقی بود زیرا اطلاق شامل غیر اعلم می‌شود چراکه دلیل لفظی است؛ و در طرف دیگر هم سیره وجود دارد که لبّی است که حی در مقابل اعلم را نمی‌گیرد.

ولی در نقطه مقابل این نظر بعید نیست که کسی بگوید با وجود سیره عقلاییه این اطلاقات در اینجا انصراف دارند و همان‌طور که از تقلید ابتدایی میت انصراف داشت، از تقلید بقایی میتی که می‌داند غیر اعلم است (در صورت نظر مخالف) هم انصراف دارد.

###### جمع‌بندی دو دلیل

ما در بین این دو دلیل به نتیجه واضحی نرسیدیم چراکه هرکدام از این دو دلیل دربردارنده نکته‌ای است.

1. نکته احتمال اول این است که در اینجا بحث از اطلاقات است و اطلاقات با سیره جواز بقاء متفاوت است چون اطلاق، لفظی است و بقاء را هم در برگرفته است و این اعم است از اینکه میت اعلم باشد و یا غیر اعلم باشد و یا مساوی باشد.

در نقطه مقابل هم ممکن است کسی بگوید که اطلاقات از اینجا انصراف دارد.

توجه فرمایید، اگر اطلاق لفظی در مقابل سیره وجود نداشت گفته می‌شد که قدر متیقّن سیره همین است و حتماً در اینجا نیز وجوب اعلم را می‌رساند ولی ازآنجاکه اطلاق لفظی در مقابل آن وجود دارد و آن اطلاق حاکی از این مطلب است که به دلیل آنکه مراجعه با مرجع منعقد شده بود و ارتباط برقرار بود و حجیت تمام شده بود، تبدیل آن حجیت به حجیت دیگر دارای معونه است و به نحوی اینجا این را در برنمی‌گیرد.

1. نکته‌ بعدی که در اینجا وجود دارد این است که ارتباط برقرار بوده و به فتاوای مجتهد عمل می‌کرده فلذا حجّت برای شخص همین بوده است، اینکه دوباره بخواهیم برای این شخص اعلمیت را مطرح کنیم نیاز به معونه دارد.

به دلیل وجود همین نکات است که ما در اینجا به نظر واضحی نرسیدیم، اگرچه ترجیح با قانون اعلمیت است به این معنا که رجوع به اعلم در اینجا واجب است، اما درعین‌حال این ترجیح با نوعی از تردید همراه بوده و اطمینان واقعی در اینجا به دست نیامده است.

##### صورت سوم (تساوی میت و حی):

این صورت کاملاً روشن است که در جایی که تساوی و یا احتمال تساوی هم باشد نتیجه بحث جواز بقاء تخییر است، به این معنا که می‌توان بر گذشته باقی ماند و می‌توان عدول کرده و از مجتهد زنده عمل کرد.

در اینجا نباید پرسیده شود که چرا حجّت قبلی الزام به بقاء ندارد؟ چراکه علّت این است که تعیینی در اطلاقات وجود ندارد و درواقع اطلاقات حاکی از این است که می‌توان به همگی این‌ها مراجعه کرد چراکه این‌ها همه در عرض هم بوده و همگی موارد اعم از حی و میت مشمول اطلاقات می‌شوند.

البته این بنا بر یک نظر است و نظر دیگری نیز وجود دارد که در جایی که تساوی برقرار باشد و نظرات مخالف یکدیگر باشند امثال مرحوم خویی معتقدند که اطلاقات این‌ها را در برنمی‌گیرد که نتیجه آن نهایتاً تخییر می‌شود منتهی تخییر در مسئله اصولی می‌شود و نه در مسئله فقهی که در آینده بحث می‌شود.

اما مسئله‌ای که در اینجا باید عرض شود در حدّی که از آن عبور کنیم این است که در اینجا نیز حکم مسئله جواز است و می‌توان از گذشته تقلید کرده و می‌توان عدول به حی کرد.

#### نتیجه‌گیری سه صورت:

بنابراین نتیجه بحث در مورد اعلمیت وجوب به این صورت است که: اقتضای سیره در این سه صورت یک چیز بود و اقتضای اطلاقات که دلیل دوم باشد همان است منتهی با در صورت دوم نوعی تردید وجود داشت.

### سؤال سوم

نکته دیگری وجود داشت این بود که طبق اطلاقات، وجوب یا جواز بقاء بر میت آیا در تمام مسائل است و یا مسائلی که یاد گرفته است، یا مسائلی که عمل کرده و دیگر قیودی که ذکر شد؟

در اینجا چند نظر وجود دارد:

#### نظر اول: مرحوم خویی

آنچه مرحوم خویی و امثال ایشان می‌فرمایند این است که ملاک تعلّم و تذکّر است. به این معنا که اطلاقات این را می‌گویند که: «**فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْر**»(نحل/43) و یا در روایات گفته می‌شود «به این مراجعه کنید» و یا به روات گفته می‌شود «به دیگران احکام را یاد بدهید»، بنابراین مفاد اطلاقات حاکی از «یاد بگیرید» و «یاد بدهید» است پس در مسائلی که شخص مکلّف یاد گرفته است و یا با دلیلی که در جلسه قبل گفته شد به یاد او مانده است، در این مسائل می‌تواند بر میت باقی باشد؛ به‌عبارت‌دیگر اطلاقات به تعلّم و یادگیری ارجاع می‌دهد و لازمه عقلی و دقّی آن هم این است که به یادش هم مانده باشد.

بنابراین در مسائلی که تعلّم حاصل شده است و در یادش هم مانده است می‌تواند باقی باشد، اما مسائلی که در زمان حیات مجتهد یاد نگرفته است مشمول این ادلّه نمی‌شود.

پس مرحوم خویی دو نکته را در جواز بقاء شرط می‌دانند:

1. تعلّم کرده باشد.
2. در حال حاضر در ذُکر شخص باشد.

اینکه می‌فرمایند تعلّم کرده باشد به این دلیل است که اطلاقات حاکی از این است که: «یاد بگیرید» و یا می‌فرمایند «معالم دینتان را از آن شخص بگیرید» که بگیرید به معنای فراگیری است. پس یادگیری ملاک است.

و اینکه فرمودند ذُکر ملاک است به این دلیل است که بعد از اینکه فرد مسائل را فراموش کرد الان که دوباره برای یادگیری مراجعه می‌کند به‌منزله یادگیری جدید است و لذا اطلاقات این را در برنمی‌گیرید چون تقلید ابتدایی می‌شود.

#### نظر دوم: جمعی از فقها ازجمله مرحوم امام

نظر دیگری که جمع دیگری از فقها ازجمله مرحوم امام داشته‌اند این است که: مسائلی که شخص مکلّف عمل کرده است شامل این بخش می‌شود.

ایشان هم قاعدتاً همان‌طور که در سیره می‌گفتند در اینجا هم همان را می‌گویند که روح اطلاقات تقلید است و تقلید هم به معنای عمل مستند است و لذا اگر عمل مستند باشد داخل در ادله است.

#### نظر سوم

نظر سوم هم همان التزام است، به آنکه تقلید را التزام می‌دانند.

#### نظر چهارم

البته نظر چهارمی هم در اینجا وجود دارد که می‌گوید، همین‌که شخص در زمان حیات مجتهد وجود داشت و درواقع این مجتهد برای این شخص حجّت بود داخل در اطلاقات است و می‌تواند بر این مجتهد میت باقی باشد و لو اینکه التزامی به مسئله ندارد، عمل نکرده است، یاد نگرفته است و یا اگر یاد گرفته است الان فراموش کرده است.

#### نظر مختار

در اینجا باید دید از بین این چهار نظر، از اطلاقات چه استفاده‌ای می‌شود.

آنچه ما در سیره استفاده کردیم همان نظر دوم بود که نظر حضرت امام می‌باشد به‌این‌ترتیب که در هر جایی که عمل مستند وجود داشت در آن می‌تواند شخص باقی باشد اما در خارج از آنچه استناد عملی دارد نمی‌تواند باقی باشد.